

¹Then Agrippa said unto Paul, Thou art permitted to speak for thyself. Then Paul stretched forth the hand, and answered for himself: I think myself happy, king Agrippa, because I shall answer for myself this day before thee touching all the things whereof I am accused of the Jews: ³Especially because I know thee to be expert in all customs and questions which are among the Jews: wherefore I beseech thee to hear me patiently. ⁴My manner of life from my youth, which was at the first among mine own nation at Jerusalem, know all the Jews; ⁵Which knew me from the beginning, if they would testify, that after the most straitest sect of our religion I lived a Pharisee. ⁶And now I stand and am judged for the hope of the promise made of God unto our fathers: ⁷Unto which promise our twelve tribes, instantly serving God day and night, hope to come. For which hope's sake, king Agrippa, I am accused of the Jews. ⁸Why should it be thought a thing incredible with you, that God should raise the dead? ⁹I verily thought with myself, that I ought to do many things contrary to the name of Jesus of Nazareth. ¹⁰Which thing I also did in Jerusalem: and many of the saints did I shut up in prison, having received authority from the chief priests; and when they were put to death, I gave my voice against them. ¹¹And I punished them oft in every synagogue, and compelled them to blaspheme; and being exceedingly mad against them, I persecuted them even unto strange cities. ¹²Whereupon as I went to Damascus with authority and commission from the chief priests, ¹³At midday, O king,

دفاع پولس در حضور آگریاس و فستوس

¹آگریاس به پولس گفت: مرخصی که کیفیت خود را بگویی. پس پولس دست خود را دراز کرده، حجت خود را بیان کرد: ²که، ای آگریاس پادشاه، سعادت خود را در این می‌دانم که امروز در حضور تو حجت بیاورم، درباره همه شکایت‌هایی که یهود از من می‌دارند. ³خصوصاً چون تو در همه رسوم و مسایل یهود عالم هستی، پس از تو مستدعی آنم که تحمل فرموده، مرا بشنوی. ⁴رفتار مرا از جوانی چونکه از ابتدا در میان قوم خود در اورشلیم بسر می‌بردم، تمامی یهود می‌دانند و مرا از اول می‌شناسند هر گاه بخواهند شهادت دهند که به قانون پارساترین فرقه دین خود فریسی می‌بودم. ⁶والحال به سبب امید آن وعده‌ای که خدا به اجداد ما داد، بر من ادعا می‌کنند. ⁷و حال آنکه دوازده سبط ما شبانه‌روز بجد و جهد عبادت می‌کنند محض امید تحصیل همین وعده که بجهت همین امید، ای آگریاس پادشاه، یهود بر من ادعا می‌کنند. ⁸شما چرا محال می‌پندارید که خدا مردگان را بریزاند؟ ⁹من هم در خاطر خود می‌پنداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن واجب است. ¹⁰چنانکه در اورشلیم هم کردم و از رؤسای کهنه قدرت یافته، بسیاری از مقدّسین را در زندان حبس می‌کردم و چون ایشان رامی‌گشتند، در فتوا شریک می‌بودم. ¹¹و در همه کنایس بارها ایشان را زحمت رسانیده، مجبور می‌ساختم که کفر گویند و بر ایشان به شدّت دیوانه گشته تا شهرهای بعید تعاقب می‌کردم.

¹²در این میان، هنگامی که با قدرت و اجازت از رؤسای کهنه به دمشق می‌رفتم، ¹³در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشنده تر از خورشید که در دور من و رفقایم تابید. ¹⁴و چون همه بر زمین افتادیم، هاتفی را شنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت: ای شاؤل، شاؤل، چرا بر من جفا می‌کنی؟ تو را بر میخا لگد زدن دشوار است. ¹⁵من گفتم: خداوند تو کیستی؟ گفت: من عیسی هستم که تو بر من جفا می‌کنی. ¹⁶و لیکن برخاسته، بر پا بایست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد مقّرر گردانم بر آن چیزهایی که مرا در آنها دیده‌ای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم

I saw in the way a light from heaven, above the brightness of the sun, shining round about me and them which journeyed with me.¹⁴ And when we were all fallen to the earth, I heard a voice speaking unto me, and saying in the Hebrew tongue, Saul, Saul, why persecutest thou me? it is hard for thee to kick against the pricks.¹⁵ And I said, Who art thou, Lord? And he said, I am Jesus whom thou persecutest.¹⁶ But rise, and stand upon thy feet: for I have appeared unto thee for this purpose, to make thee a minister and a witness both of these things which thou hast seen, and of those things in the which I will appear unto thee;¹⁷ Delivering thee from the people, and from the Gentiles, unto whom now I send thee,¹⁸ To open their eyes, and to turn them from darkness to light, and from the power of Satan unto God, that they may receive forgiveness of sins, and inheritance among them which are sanctified by faith that is in me.¹⁹ Whereupon, O king Agrippa, I was not disobedient unto the heavenly vision:²⁰ But shewed first unto them of Damascus, and at Jerusalem, and throughout all the coasts of Judaea, and then to the Gentiles, that they should repent and turn to God, and do works meet for repentance.²¹ For these causes the Jews caught me in the temple, and went about to kill me.²² Having therefore obtained help of God, I continue unto this day, witnessing both to small and great, saying none other things than those which the prophets and Moses did say should come:²³ That Christ should suffer, and that he should be the first that should rise from

شد.¹⁷ و تو را رهایی خواهم داد از قوم و از امت‌هایی که تو را به نزد آنها خواهم فرستاد،¹⁸ تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا آمرزش گناهان و میراثی در میان مقدّسین به وسیله ایمانی که بر من است بیابند.

¹⁹ آن وقت: ای آگریپاس پادشاه، رؤیای آسمانی را نافرمانی نورزیدم.²⁰ بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و در اورشلیم و در تمامی مرز و بوم یهودیه و امت‌ها را نیز اعلام می‌نمودم که توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایقه توبه را بجا آورند.²¹ به سبب همین امور یهود مرا در معبد گرفته، قصد قتل من کردند.²² اما از خدا اعانت یافته، تا امروز باقی ماندم و خرد و بزرگ را اعلام می‌نمایم و حرفی نمی‌گویم، جز آنچه انبیا و موسی گفتند که می‌بایست واقع شود،²³ که مسیح می‌بایست زحمت بیند و نوبت قیامت مردگان گشته، قوم و امت‌ها را به نور اعلام نماید.

²⁴ چون او بدین سخنان، حجت خود را می‌آورد، قسّوس به آواز بلند گفت: ای پولس، دیوانه هستی! کثرت علم تو را دیوانه کرده است!²⁵ گفت: ای قسّوس گرامی، دیوانه نیستم بلکه سخنان راستی و هوشیاری را می‌گویم.²⁶ زیرا پادشاهی که در حضور او به دلیری سخن می‌گویم، از این امور مطلع است، چونکه مرا یقین است که هیچ یک از این مقدّمات بر او مخفی نیست، زیرا که این امور در خلوت واقع نشد.²⁷ ای آگریپاس پادشاه، آیا به انبیا ایمان آورده‌ای؟ می‌دانم که ایمان داری.²⁸ آگریپاس به پولس گفت: به قلیل ترغیب می‌کنی که من مسیحی بگردم.²⁹ پولس گفت: از خدا خواهش می‌داشتم یا به قلیل یا به کثیر، نه تنها تو بلکه جمیع این اشخاصی که امروز سخن مرا می‌شنوند مثل من گردند، جز این زنجیرها!

³⁰ چون این را گفت، پادشاه و والی و برنیک و سایر مجلسیان برخاسته،³¹ رفتند و با یکدیگر گفتگو کرده، گفتند: این شخص هیچ عملی مستوجب قتل یا حبس نکرده است.³² و آگریپاس به قسّوس گفت: اگر این مرد به قیصر رفع دعوی خود نمی‌کرد، او را آزاد کردن ممکن می‌بود.

the dead, and should shew light unto the people, and to the Gentiles.²⁴ And as he thus spake for himself, Festus said with a loud voice, Paul, thou art beside thyself; much learning doth make thee mad.²⁵ But he said, I am not mad, most noble Festus; but speak forth the words of truth and soberness.²⁶ For the king knoweth of these things, before whom also I speak freely: for I am persuaded that none of these things are hidden from him; for this thing was not done in a corner.²⁷ King Agrippa, believest thou the prophets? I know that thou believest.²⁸ Then Agrippa said unto Paul, Almost thou persuadest me to be a Christian.²⁹ And Paul said, I would to God, that not only thou, but also all that hear me this day, were both almost, and altogether such as I am, except these bonds.³⁰ And when he had thus spoken, the king rose up, and the governor, and Bernice, and they that sat with them:³¹ And when they were gone aside, they talked between themselves, saying, This man doeth nothing worthy of death or of bonds.³² Then said Agrippa unto Festus, This man might have been set at liberty, if he had not appealed unto Caesar.